

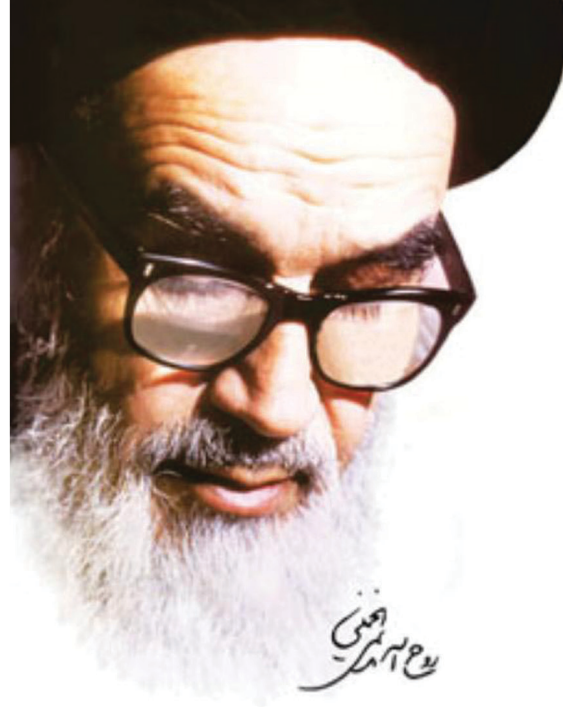
وضع شناسی عراق (۲)

مراجع و علما، حشد الشعبی



مصاحبه با کارشناس مسائل عراق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



روح پرور
ایمان افروزی



اگر ایران و عراق به هم پیوند پیدا کنند و اتصال پیدا کنند، سایر این کشورهای کوچکی که در منطقه هست، آنها هم به اینها می پیوندند و آمریکا از این منطقه زرخیز، که برای او حاضر است هزاران لشکر خودش را از بین ببرد و هزاران مردم را از بین ببرد، محروم خواهد شد.



بر اخباری توسط بهبهانی، دیگر مرکزیت به عتبات می آید و دیگر فکر اصولی در دوره شیخ انصاری [باب می شود] ، و بعد در دوره جدید آخوند خراسانی که کتابهای اینها هم الان کتابهای درسی حوزه هم هست. در آنجا به تدریج وقتی دولت- ملت در عراق و در ایران شکل می گیرد به گونه ای حوزه های علمیه تحت فشار قرار می گیرند و خوب شیخ عبدالکریم حائری در قم حوزه را تأسیس می کند

و هرچه فشار بر حوزه نجف بیشتر می شود قم به عنوان یک مرکزی متبلور می شود، ولی خوب نجف همچنان به عنوان حوزه علمیه مادر شناخته می شود، حتی همین امروز شما می بینید آنهایی که درسهای شلوغ تری دارند، جدای از اینکه بعضی ها می گویند ما مکتب قم داریم و مکتب نجف و مکتب قم آیت الله شبیری زنجانی است و مکتب نجف هم آیت الله وحید و مرحوم آیت الله تبریزی که در واقع درسشان شلوغ است که به عنوان شاگردان آیت الله خوبی محسوب می شوند.

بعد از وفات سید ابوالحسن [أصفهانی] در این دوره ما می بینیم که حوزه رنگ و بوی ایرانی می گیرد، در دوره سید ابوالحسن، که در واقع ما آن طرف مرحوم بروجردی را داریم. بعد از وفات سید ابوالحسن آقای حکیم است، آقای حکیم از یک خاندان عربی است و زیر سایه ی مرجعیت ایشان به گونه ای برخی تلاش ها می شود برای اصلاحات در حوزه علمیه، البته چیزهای مختلفی باعث این می شود یکی اندیشه های مارکسیستی که ما هم در ایران داریم هم در عراق، که دوره، دوره ی فراگیر شدن گفتمان مارکسیستی است و در خود نجف مثلا ما مارکسیست های خیلی زیادی داریم.

مرجعیت در طول تاریخ همواره نهاد تاثیرگذار در عالم اسلام و به ویژه جهان تشیع بوده است. به ویژه در جهان امروزی و به جهت پیوندها و گسست های بین سیاست و مذهب، اهمیت این نهاد بیش از پیش برجسته است. به ویژه در عراق مرجعیت جایگاه خاصی دارد و در شکل گیری جریان های اجتماعی همواره مهم بوده است. این مصاحبه به بررسی سیر تطور این نهاد در گذشته به اختصار و وضعیت کنونی آن نظر دارد.

■ لطفا در مورد نهاد مرجعیت، وضعیت گذشته و سیر تطور این نهاد در دهه های اخیر توضیحاتی ارائه دهید؟

اگر یک نگاه کلی بخواهیم داشته باشیم، از دوره غیبت مکتب قم و مکتب بغداد را از قرن ۳ و ۴ هجری شیخ صدوق و شیخ مفید و اینها [را داریم]، بعد از شیخ مفید ما شیخ طوسی را داریم، شیخ طوسی در واقع بعد از حمله طغرل سلجوقی و آتش گرفتن کتابخانه اش منتقل می شود به نجف و حوزه نجف را در قرن ۵ ایشان تأسیس می کند، ولی حوزه نجف تقریبا پا نمی گیرد.

برخی آمده اند استدلال هم کرده اند که چرا حوزه نجف به گونه حله نگرفت ، چون در همین قرون در حله آل مزید یک حاکمیت شیعی هستند که علما را جذب می کنند از جاهای دیگر مثل ری، این بحث را شما مثلا در کتاب مکاتب فقه امامی ایران پس از شیخ طوسی تا پیگیری مکتب حله دکتر پاکتچی می توانید ببینید. اگر بخواهم مکانی عرض کنم اول حله است و بعد می رود جبل عامل. دوره صفوی اینها جذب ایران می شوند در اصفهان، و بعد از فروپاشی صفویه و آن هرج و مرجی که ایران می شود و افغان ها حمله می کنند، اینها خیلی هایشان باز می آیند به عتبات و بویژه بعد از غلبه ی اندیشه ی اصولی

چرا، آقای حکیم مشی انقلابی تری داشت ولی دوره عبدالکریم قاسم دوره آزاد تری بود. آقای حکیم خودش در انقلاب ۱۹۲۰ شرکت کرده بود که تصویرش هم موجود است، نگاه های انقلابی داشت ولی خوب باز یک گفتگوی بین امام و آقای حکیم است که تقریباً گفتگو بالا می‌گیرد در نجف که آقای حکیم کمی نسبت به کارهای انقلابی نرم تر است ، ولی به هر حال در سیاست درگیر بودند و معروفترین کارشان اعلام حرمت عضویت در



حزب کمونیست و حزب شیوعی بود در آن دوره که خیلی ها در این حزب شرکت داشتند. این اوضاع هست تا سال ۱۹۹۱ که آنجا انتفاضه شکل می‌گیرد. در سال ۱۹۹۱ که صدام حمله کرد به کویت و آمریکا در آن جنگ دخالت کرد، یک فضای آزادی شکل گرفت و خیلی از شیعه ها قیام کردند و حتی ارتشی ها، در یک تصویری که موجود است میتوان دید که یک جوان ارتشی که از جنگ بازمی‌گشت عکس صدام را به رگبار بسته است، نقطه شروع انتفاضه آنجا بود، قیام کردند و شهرها را در دست گرفتند

در این بحبوحه خیلی از علما به فکر اصلاحات افتادند مثلاً آقای مظفر یا مثلاً «منتدی النشر» در نجف شکل گرفت که بعضی از علمای روشنفکر بودند که اینها در واقع به گونه ای توجه به متون عربی و به اینکه خیلی از متون عربی باشد، عربها جذب بشوند، به این چیزها توجه داشتند. که خوب این تحت لوای مرجعیت آقای حکیم بود. یا در همان دوره شکل گیری «حزب الدعوة»، مرحوم آقای صدر هم تحت لوای مرجعیت مرحوم سید محسن حکیم کارش را شروع می‌کند. اینجا یک چیزی جالب است و آن اینکه یک اتحادی بین این علمای روشنفکر با بعضی ها علیه مارکسیستها شکل می‌گیرد.

سید محمد باقر صدر خودش از کسانی بود که در روزنامه های بعضی علیه مارکسیستها مقاله می‌نوشت ، چنین چیزی [را] ما در ایران هم داریم، یعنی به گونه ای حاکمیت به خیلی از اندیشه های اسلام گرا اقبال نشان می‌دهد. مثلاً مرحوم شهید مفتاح و مرحوم شهید مطهری و اینهایی که وارد می‌شوند به آموزش عالی رژیم پهلوی، خوب اینها استفاده می‌کردند از این فضا و علیه اندیشه های مارکسیستی و الحادی کار می‌کردند، خوب ما در عراق هم چنین چیزی داریم. تا اینکه آقای حکیم که فوت می‌کند آقای خوبی می‌آیند و به نحوی صبغه فارسی را به حوزه نجف برمی‌گرداند.

با آن توانایی که آقای خوبی داشتند که در واقع به لحاظ فقهی در حوزه علمیه یک مجدّد است ، و خیلی سنتی و دور از سیاست که خیلی ها هم انتقاد می‌کنند و آن میراثی هم که ما امروزه در قم به عنوان میراث حوزه نجف می‌شناسیم در واقع شاگردان آیت الله خوبی هستند. آیت الله خوبی هم در اوضاع بسیار بدی قرار داشت، دوران بسیار بدی بود. اختناق در دوران حزب بعث بسیار شدید بود و تنها کاری که حوزه می‌توانست انجام دهد این بود که خودش را نگه دارد که حداقل نابود نشود، جاهای دیگر را ما می‌بینیم که نابود شد مثلاً حوزه کربلا که حالا به آن می‌پردازیم آقای شیرازی و اینها، آنها به لحاظ اینکه انقلابی بودند شما هیچ اثری تقریباً از حوزه کربلا دیگر نمی‌بینید، حوزه نجف با کمی نرمی که نسبت به حاکمیت نشان داد و مسأله اش در واقع وجود و عدم وجودش بود یعنی امکان داشت اگر برخورد تندی نشان بدهد نابود شود.

■ آقای حکیم انقلابی تر نبود؟

زد و اینها به جریانش می پیوستند و مدرسه تأسیس می کردند. اینها انتقادشان به نجف و آقای خویی این بود که این علما یک طبقه نخبگانی هستند که بیشتر با پولدارها و با آنهایی که خمس می دهند در ارتباطند و با بدنه جامعه ارتباط ندارند و خلاصه این جریان سید محمد شیرازی بود که شکل گرفت. بعد امام هم که آمد به نجف می گویند که نجف نگاه خوبی نسبت به امام خمینی نداشت و وقتی ایشان به کربلا رفت سید محمد شیرازی جای نمازش به امام را داد و امام در حرم امام حسین (ع) جای سید محمد شیرازی نماز خواندند. در واقع سید محمد شیرازی دوست داشت که یک جبهه انتقادی نسبت به نجف شکل بگیرد و امام هم به او پیبوند، امام هم که یک فرد سیاسی است و برای خودش یک پروژه ای دارد و سید محمد شیرازی هم یک پروژه، با هم یک اشتراک هدف پیدا می کنند. ولی اینگونه نیست که بگوییم صد در صد می توانند یکی شوند که اختلافات بعدی هم این را نشان می دهد. در نجف سید محمد باقر صدر، که خودش یک حلقه داشت و یک کاریزمایی بود که یک حلقه ای داشت از آقای حائری و آقای هاشمی شاهرودی و پسرهای آقای حکیم و... که خودشان سمپات بودند نسبت به سید محمد باقر صدر، به تدریج و در نهایت نزدیک به انقلاب، روش امام خمینی را کامل تأیید می کند.



و در واقع کاری که آقای خویی کرد مدیریت بود، بعضی ها اشتباه می کنند و می گویند آقای خویی انقلابی شد و میخواست انقلاب کند، نه بعد از این حوادث اوضاع خیلی هرج و مرج شد، یعنی واقعا خیلی از حقوق نادیده گرفته شد و خیلی از اماکن عمومی ویران شد. این چیزها که شکل گرفت آقای خویی آمد و یک لجنه ای تشکیل داد برای مدیریت این قضیه، که در واقع مرجعیت بیاید این قضیه را در دست بگیرد تا حق کسی ضایع نشود و کسی به کسی ظلم نکند، چون واقعا یک بی قانونی حاکم بود، و در آخر هم با اعلام آمریکا که در واقع اجازه داد هلی کوپترهای صدام حرکت کنند همه ی اینها سرکوب شد و آن لجنه ای هم که آقای خویی تشکیل داده بود خیلی هایشان اعدام شدند و خود آقای خویی را هم دست بسته پیش صدام بردند.

درواقع یک دوگانه انقلابی و غیر انقلابی در کل نهاد مرجعیت شیعه شکل می دهد، که یک طرف آقای خویی با تسلط علمی که دارد و خیلی سنتی نگاه می کند و بخش دیگری که منتقد این جریان هستند و در واقع جریان های انقلابی هستند، از جمله جریانهایی که در ایران بودند جریان امام خمینی (ره) و حتی جریان سید محمد باقر صدر که خیلی ها هم انتقاد می کردند از خود حزب الدعوه. جریان های متعدد دیگری به این نگاه انتقاد می کردند که از منتقدین می توانیم در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی، در کربلا سید محمد شیرازی را نام ببریم.

پدر ایشان سید مهدی شیرازی است و دایی ایشان میرزای شیرازی انقلاب ۱۹۲۰ بود و یکی از اجدادشان میرزای شیرازی قضیه ی تنباکو بود، یک شاخه ی دیگری در نجف بودند سید عبدالله شیرازی و اینها که جزو مراجع بودند. سید مهدی شیرازی در کربلا که خیلی آدم عابد و زاهدی بود و مرجعیت کربلا دستش بود تقریبا نمایندگی آقای حکیم بود ایشان. پس از فوت ایشان سید محمد شیرازی پسرش جوان بود و با حالت انتقادی نسبت به کل حوزه نجف، که اینها با مردم ارتباط ندارند و با سیاست ارتباط ندارند و لذا اعلام مرجعیت کرد و این اعلام مرجعیت از سوی حوزه نجف مورد انتقاد شدید قرار گرفت و بعدا آقای خویی یک بیانیه ای داد برضد کارهای سید محمد شیرازی و یک دوگانه کربلا و نجف شکل گرفت. در کربلا خیلی ها تمایل به سید محمد شیرازی داشتند که کارهای اجتماعی انجام می داد و با اشخاص ارتباط می گرفت و دم از طبقات میانی و پایین می



می آید و رضا خان تحویلش می گیرد و حتی شناسنامه ایرانی به او می دهد ولی در نهایت اینجا هم میانه اش با رضاخان به هم می خورد و برمی گردد. ولی در هر حال مکتبی به عنوان مکتب خاصی شکل می گیرد که الان نماینده اش شیخ جواد خاصی است. اینها خاندان عرب هستند. آقای خاصی از همان سال ۲۰۰۳ خیلی ضد آمریکایی است، اگر ما یک طیفی در نظر بگیریم آقای خاصی می شود انتهای طیف شیعه که کامل می چسبد به

طیف سنی و ضد آمریکایی است چون از بعد از ۲۰۰۳ تقریباً شیعه ها می شوند طرفدار آمریکا و سنی ها می شوند ضد آمریکا و شیخ جواد خاصی می شود انتهای طیف شیعه ها که می چسبد به طیف سنی و البته منتقد دولتهای بعد از ۲۰۰۳ مالکی و بقیه و کاملاً منتقد اینها است. الان بیشتر محل استقرارشان در کاظمین است و الان در حشد الشعبی هم یک گروه دارند و شهید هم داده اند.

پس خاندان خاصی و کاشف الغطا دو خاندانی هستند که عرب اند و برچسب فارسی ندارند. خالصیها تقریباً منتقد کل جریان سیاسی عراق و چسبیده به اهل سنت و کاشف الغطا هم الان بیشتر وجهه علمی دارند. در کنار اینها خاندان صدر است که خاندانی نخبه پرور است، نخبه هایی هستند که هر کدامشان مکتب سازند، مثلاً سید محمد باقر و آقا موسی هر کدامشان یک راه و رسمی دارند، اینها گاهی یک مهمانی هایی دارند که همه

پس جریانهای منتقد به نجف یکی جریان سید محمد شیرازی و یکی هم ایران و امام خمینی است که در تاریخ نگاری انقلاب در کتاب آقای سید حمید روحانی شما نگاه منفی به نجف می بینید که مثلاً نجف در مقابل امام بود. از دهه ۹۰ به بعد یک جریان دیگری شکل گرفت که پدر سید مقتدا صدر است، سید محمد صادق صدر که اینها به گونه ای دوگانه حوزه ناطقه و حوزه ی صامته را شکل دادند و گفتند که حوزه آقای خوبی یک حوزه صامت است و حرکتی ندارد ولی ما نماز جمعه تشکیل می دهیم به مردم و قبایل توجه داریم و ما حوزه ناطقه هستیم. البته گفته می شود که صدام این اجازه را داده به آنها چون بالاخره کارهایی که سید محمد صادق صدر انجام می داد به نوعی در مقابل حاکمیت تلقی می شد، البته خود صدام یک چیزی را شروع کرد به اسم «الحمله الایمانیه» بعد از سال ۹۰، که می گفت به گونه ای ما میخواهیم برویم به سمت اسلام، گروه های اسلام گرای سنی قوی شدند، این بود که در آن دوران به حماس کمک زیادی می کرد و فلسطینی ها خیلی صدام را دوست دارند، مثلاً می گویند به هر خانواده شهید فلسطینی ۱۰ هزار دلار می داد که مبلغ بالایی است، و در جریان تشیع هم این حوزه ناطقه و حوزه صامته شکل گرفت که بعد تبدیل شد به حوزه عرب و عجم. حوزه ای که عربی است و با عربها می تواند ارتباط بگیرد و جنس عربی عراقی دارد حوزه صدری ها، و آن حوزه ای که ایرانی است و اصلاً نمی تواند با مردم ارتباط بگیرد.

البته این قضیه ی عرب و عجم از اینجا نیست، خاندان های مهم عربی علمایی را می توانیم بگوییم یکی خاندان صدر است، یکی خاندان حکیم است، یکی خاندان خاصی است و یکی هم خاندان کاشف الغطا است.

خالصی و کاشف الغطا خیلی قبل تر هستند. کاشف الغطا متقارن با دوره فتحعلی شاه است که ایشان تفویض کرد به فتحعلی شاه که از جانب علما شاه است و بعد جنگ ایران و روس شکل گرفت. امروزه کاشف الغطا ها خیلی وارد سیاست نیستند و افراد عالم و دانشمندی هستند که مرکزی دارند به نام مرکز اسناد کاشف الغطا که یک مرکز اسناد قوی است و خیلی وارد سیاست نیست. مکتب خاصی که در واقع پدر شیخ جواد خاصی است، در دوره ای که دولت- ملت در عراق و ایران دارد شکل می گیرد از عراق اخراج می شود.

اینطرف رضا شاه است و آنطرف ملک فیصل، خاصی از عراق اخراج می شود و به ایران

موسی صدر خودش یک جریان ساز هست، و شما نمی‌توانید بگویید سید موسی صدر تحت لوای سید باقر صدر است یا به عکس، اینها دو جریان متفاوت می‌توانند باشند. الان سید محمد باقر صدر کسی است که امروز در عراق همه دم از او می‌زنند البته غیر از برخی جریان‌ها مثل جریان‌های سنتی نجف و جریان‌هایی مثل جریان شیرازی‌ها که خودشان به گونه‌ای منتقد سید محمد باقر صدر هستند، بقیه جریان‌ها که جریان‌های مهم عراق هستند خودشان را به نوعی وامدار سید محمد باقر صدر می‌دانند، همین جریان‌ها باز با همدیگر جنگیده‌اند. مثلا در عملیات «صوله الفرسان» که آقای مالکی و در واقع ارتش با صدی‌ها در بصره جنگیدند؛ ولی هر دوی اینها معتقدند که ما جریان محمد باقر صدیم و دنباله‌رو راه اوبیم، یا حزب الدعوه مثلا که می‌گویند ما دنباله‌روی اوبیم و اینها هم به گونه‌ای می‌گویند ما دنباله‌روی اوبیم و سید محمد صادق صدر که پدر مقتدا صدر است و یک کاریزمایی دارد و یک جریان دیگری است، او را هم به گونه‌ای تحویل می‌دهند

به جریان سید محمد باقر صدر، حتی آن نوادر مثل آقای یعقوبی که حزب فضیلت را دارد او هم به واسطه این که شاگرد محمد صادق است وابسته به محمد باقر است، پس اینها در عراق واقعا می‌توانند جریانهای متفاوتی باشند، خیلی آدم‌ها خودشان را منتسب می‌کنند به محمد باقر صدر، ولی آن مقتدا و در واقع محمد صادق صدر خودش یک جریان جدایی است یعنی نگاهی که صدی‌ها به محمد صادق دارند عموما به محمد باقر ندارند. به محمد صادق می‌گویند مولی



صدی‌ها جمع می‌شوند، اینها با طباطبایی‌ها رفیق‌اند (سید صادق طباطبایی). با خانواده امام خمینی رفیقند و فامیلند. خلاصه صدی‌ها وقتی جمع می‌شوند آدم‌های مختلفی هستند، آقای خاتمی در آن مهمانی شرکت می‌کند، سید حسن خمینی شرکت می‌کند، آقای صدر وزارت خارجه شرکت می‌کند، مقتدا صدر شرکت می‌کند، پسر آقا موسی شرکت می‌کند. البته در حال حاضر سید اسماعیل صدر در کاظمین نگاه‌های روشنفکری دارد و مؤید حضور آمریکا بود و عکس معروفش با پرپر بازتاب زیادی در فضای مجازی داشت.

سید حسین صدر هم هست که الان اندکی در کار سیاست است و البته مهمترینشان مقتدا است، مقتدا به لحاظ آن کاریزمایی که پدرش داشت در نبود هیچ چیز کار را دست گرفت. اولش خطرناک بود و زیر لوایش بمبیهای زیادی جمع شدند، مهمترین حادثه‌ای که در ابتدا رخ داد کشته شدن آقای سید مجید خوبی پسر آقای خوبی در نجف بود، که با وضعیت بسیار بدی کشته شد از حرم آوردندش بیرون و خودش و کلید دار را کشتند که این کار به اسم جریان صدر تمام شد؛ چون می‌گفتند او را انگلیسی‌ها آورده‌اند، هنوز هم پرونده‌اش باز است و هر وقت مقتدا بخواهد کاری کند می‌گویند پرونده را به کار می‌اندازیم. ما در واقع یک دوگانه داخل و خارج داریم در عراق، هر کس که از خارج بیاید می‌گویند او سوار بر تانکهای آمریکا آمده است، می‌گویند شما یا وابسته به ایران هستید یا وابسته به انگلیس و فلان کشور هستید، سید مجید [خوبی] که آمد، جلوی تانک‌های انگلیسی آمد، حالا بعضی‌ها می‌گویند وقتی سید مجید وارد حرم شد آمریکایی‌ها رفتند کنار که مثلا او کشته شود، سید مجید به قولی لرد بود و در لندن بود، البته ما نمی‌توانیم بگوییم که آدم انگلیسی‌هاست و این حرف بدی است، ولی می‌گویند چون او با انگلیسی‌ها آمده قدرت انگلیسی‌ها را اینجا زیاد می‌کند.

■ ما می‌توانیم صحبت از یک مکتب و جریان صدر بکنیم و می‌شود مثلا سید محمد باقر را از بقیه جدا کرد؟

عرض کردم که اینها یک آدم‌هایی هستند که هر کدامشان جریان ساز هستند، مثلا سید

■ می‌گویند که آقای حکیم در آن شرایط سخت عراق را تنها گذاشت، و به این بهانه ایشان را در مقابل صدی‌ها قرار می‌دهند، درست است؟

خوب اینها حکم اعدام داشتند، آقای سید باقر صدر آخرین جمله‌اش را شاید شنیده باشید که این جمله خیلی مؤثر است، یکی با ایشان تماس می‌گیرد و می‌گوید که شما که می‌بینید چه وضعیتی است بیایید ایران، خیلی‌ها آمده‌اند ایران چون حکم اعدام داشتند. آقای شیرازی مثلا حکم اعدام داشت رفت کویت، سید محمد باقر صدر هم احتمالش بود که کشته شود گفت نه آقا، جان من به پیشیزی هم نمی‌آرد من تا آخر اینجا ایستاده‌ام، این مکالمه آخر است و خیلی مکالمه مؤثری است که فایلش هم هست، شاید ایشان اگر می‌آمد ایران خیر و برکتش بیشتر بود. البته ما را چه به این حرفها! ما نمی‌توانیم راجع به ایشان قضاوت کنیم، ولی خوب آدم به آن خوش فکری در آن سن جوانی، آن طور با آن وضع فجیع به شهادت رسید.

■ راجع به نسبت مجمع با انقلاب اسلامی و وجه سیاسی و انقلابی‌شان و همچنین بدنه مردمی و اجتماعی آنها در عراق هم توضیحاتی بفرمایید

ببینید نسبت به انقلاب ایران آقای حکیم و اینها پروژه‌ی دیگری داشتند، آن گفتگوی امام با آقای حکیم منتشر شده است و آقای حکیم آنجا می‌گوید شما مردم را به کشتن می‌دهید و این گفتگو با امام بالا می‌گیرد، و اینکه مرحوم شهید سید باقر حکیم هم ابتدا نیامد ایران و رفت بیروت حالا من نمیدانم ولی جریانهای منتقد خاندان حکیم می‌گویند که اینها خیلی انقلابی نبودند و اینها را آوردند به ایران، سید محمد باقر را آوردند، البته خوب سید مهدی بالاخره حزب الدعوة آرا راه انداخت، روابط خیلی پیچیده‌تر از این حرفها است، حزب الدعوة انشاقات متعددی دارد آنهايي که به ولایت فقیه معتقدند و آنهايي که نیستند و فلان و فلان، و روابطشان با ایران هم متفاوت است، مثلا جریان شیرازی و اینها آمدند با انقلاب همراه شدند بعد آقای سید محمد شیرازی رفت کویت و

المقدس و روز شهادتش قمه می‌زنند برای او مقتل می‌خوانند مثل مقتل امام حسین ع، یعنی مقتل امام حسین ع را قشنگ برای محمد صادق صدر می‌خوانند با همان لحنی که برای امام می‌خوانند، این جریانی است که در دل جریان محمد باقر صدر است ولی از او به نوعی جدا می‌شود.

یکی دیگر از خاندان‌های عربی که در عراق هستند خاندان حکیم است که فرزندان آقای حکیم اند و سید مهدی که فرزند بزرگ ایشان بود، یکی از مؤسسان حزب الدعوة بود که در سودان ترور و شهید شد و سید محمد باقر و آقای حکیم بزرگ خیلی پسر داشت که تقریبا همه‌شان توسط بعثی‌ها اعدام شدند. بعثی‌ها دیگر وقتی انقلاب شد خیلی احساس خطر کردند و در آن دوره خیلی‌ها اعدام و کشته شدند. محمد باقر حکیم فرار کرد و رفت لبنان و گفته می‌شود مرحوم شهید مدنی از امام خواستند که بگویند سید باقر باید ایران که سید باقر آمد ایران و مجلس اعلا شکل گرفت. این را بگویم که آیت الله مدنی نگاه نجفی داشت و عارفی بود و یکی از دوستان می‌گفت دیده بوده که در تشییع جنازه‌اش در قم درخت‌ها تعظیم می‌کردند به جنازه ایشان. جالب این جاست که یک روز قبل از شهادت سید محمد صادق صدر، آقای حکیم در قم یک سخنرانی کرد و گفت که سید محمد صادق صدر بعثی است و فلان و فلان، و روز بعدش سید محمد صادق صدر شهید شد و بعثی‌ها مجلس اعلا را مقصر دانستند و گفتند مجلس کشته است و یک جریان عجیبی که رخ داد این بود که در قم آقای حکیم وقتی آمد در مجلس ترحیم محمد صادق صدر در حسینیه اهل بیت قم در آنجا خیلی‌ها اعتراض کردند.

البته اینجا باید بگویم که مهاجران عراق به ایران چند دسته اند، ما حداقل سه جریان مهاجرت از عراق به ایران داریم در دوره متأخر، یکی سال ۱۹۷۵ است که در آن موقع ایرانی‌های خالص را تبعید کردند به ایران، یکی بعد از انقلاب که نیمه عراقی نیمه ایرانی‌ها را تبعید کردند به ایران و یکی هم در انتفاضه ۱۹۹۱ که خیلی‌ها سرکوب شدند خیلی از عربهای اصیل آمدند ایران که این سه جریان خودشان با هم نزاع دارند در ایران، آنهايي که در انتفاضه آمدند ایران خیلی‌ها سمپات سید محمد صادق صدر بودند. اگر الان نزاع بین حکیم و صدر هست ریشه در اینگونه مسائل دارد حال آنکه هر دو خاندان عربی اند.

هستند. سید جواد با آقای خوبی تفاوت نگاه دارند و نگاه متکثری دارند، مثلا در مورد وجوهای می‌گویند که اگر پروژه ای باشد که به درد تشیع بخورد، کمک مالی می‌کنند، فارغ از اینکه شما مقلد آقای سیستانی باشید، یا نه.

بعد از ۲۰۰۳ این مسئله واضح تر است. جریان مقتدا صدر در روزهای اول ورود آمریکا به عراق خانه آقای سیستانی را محاصره کردند و می‌گفتند که ایشان ایرانی هستند و باید بروند. اینها خیلی تندرو بودند. جیش المهدی شکل گرفت که کاملا ضد آمریکا بود، جنگ‌هایی که شکل گرفت مثلا ورود آمریکا، کسی که در کربلا پزشک بود و جسدش پیدا می‌شد می‌دیدیم برای فلوجه بود ولی در کربلا در حال جنگ بوده، برای مقتدی صدر به فلوجه کمک میکرد. فلوجه خودش یک نماد مقاومت سنی است در برابر استکبار و آمریکا، در نهایت مقتدی و یارانش در حرم جمع شدند که این در دوره علوی بود، که محاصره را تنگ تر میکردند تا اینکه آقای سیستانی از لندن بازگشت و همه چیز خوابید. گویی یک صلحی شکل گرفت.

بعد دوره مالکی است که او چند عملیات انجام داد، یکی صوله الفرسان بود در بصره علیه



یک مدرسه ای تأسیس کرد به نام رسول اعظم (ص) که دو طبقه داشت که طبقه بالایی دست انقلابی‌ها بود، یعنی آیت الله مدرسی که در واقع پسرخواهر آقای شیرازی بود، و اینها روابط بسیار عمیقی با انقلابیون داشتند. با محمد منتظری که هرگاه به کویت می‌آمد همان طبقه دوم مسجد اعظم جا داشت و خیلی از نقل و انتقال اعلامیه‌ها را انجام می‌دادند. اعلامیه‌ها از فرانسه به کویت و بعد به ایران می‌آمد. طبقه بالای مسجد رسول اعظم کاتالیزوری بود که کارهای انقلابی را انجام میداد. آنها می‌گفتند که حزب الدعوه ضد ما است و استدلالشان این بود که شما برای مارکسیست‌ها زمینه ایجاد می‌کنید. برخی در حزب الدعوه نیز نگاه قبل انقلابشان این طور بود و می‌گفتند که شما کار را برای مارکسیست‌ها هموار می‌کنید. می‌گفتند آقای حکیم نیز بیشتر بعد از انقلاب و آمدن به ایران با انقلاب همراه شدند.

سید محمد باقر صدر نیز فرایندی داشت. ابتدا ایشان نگاه حزبی داشتند، یعنی علما باید تشکیل حزب دهند و این با بازخورد منفی همراه بود. امثال آقای خوبی ضد این نگاه را داشتند. تا حدود دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی خیلی از اسلامگراهای شیعه را دستگیر کردند و سید محمد باقر صدر فتوای تحریم تحزب را داد و اینکه علما نباید در حزب شرکت کنند و در مورد اینکه دلیل این حکم چیست، قرائت‌های مختلفی وجود دارد. شهید سید محمد باقر حکیم می‌گوید که من با سید باقر صدر صحبت کردم و دلالت آیه شورا بر حزب‌گرایی را رد کردم و او را قانع کردم که حزب‌گرایی برای اسلام نیست. آقای سید کاظم حائری می‌گوید که این امر بازگشت ایدئولوژیک نبود و بازگشت استراتژیک بود و برای این تحریم تحزب را صادر کرد که چون علما در حال کشته شدن بودند. هرچه به نتایج انقلاب در ایران نزدیک تر می‌شدیم آقای صدر از تحزب و نخبه‌گرایی به سوی مردم و توده‌گرایی (مانند نگاه امام خمینی که می‌گفتند با همه مردم باید ارتباط داشته باشیم و انقلاب کنیم) می‌آمدند، که در نهایت هم گفته می‌شود که جمله ایشان «ذوبوا فی الخمینی» تیر نهایی و حرف آخر است. اما حوزه علمیه سنتی نجف به لحاظ سیاسی نبودن، همراه انقلاب محسوب نمی‌شد. بعد که آقای سیستانی آمدند و ادامه دهنده راه آقای خوبی از برخی لحاظ‌ها هستند و از لحاظ دیگر آقای سید جواد شهرستانی در قم

کرد اینها باعث شد بروند در جریانات دیگر، مثلا آقای خزعلی آمد با مالکی و ایران بست و شد جریان عصاب اهل حق، خود عصاب انشقاقی شد و کعبی آمده نجبا را درست کرد بعد یکسری از اینها آمدند با بدری ها بستند در کتاب سید الشهدا و حزب الله. به نظر میرسد نیروهای کیفی جوان که حاضرند خودشان را فدا کنند خیلی هاشان با جریان صدر بودند اما الان صحنه عوض شده و جریانات طرفدار ایران و ... مانند خزعلی که خودش منشق از مقتدی بود شاید محبوبیت بیشتری از خود مقتدی داشته باشد.

■ راجع به مکتب شیرازی هم نکاتی که مدنظر تان است بفرمایید

عرض کردم انقلابی های جریان شیرازی در طبقه دوم مدرسه رسول اعظم ص با آقای مدرسی و ... بودند. طبقه پایین مدرسه دست محافظه کاران جریان خود شیرازی بود. سید محمد شیرازی وقتی به کویت رفت که هیچ خبری نبود. خیلی از شیعیان منطقه خلیج فارس را می توانست جذب کند. به ویژه کسانی که پول دار بودند. کویت، شرق عربستان، بحرین. اینها دو طبقه بودند. طبقه بالا که انقلابی بودند و طبقه پایین که محافظه کار بودند. سید صادق در طبقه پایین بود.

■ آیا انتساب آنها به جریان موسوم به کربلا صحیح است؟

کربلا دوست داشت تا دوگانه کربلا و نجف درست کند. کربلای انقلابی در برابر نجف غیر انقلابی، مثل صامت و ناطق در خود نجف. بعد از انقلاب هر دوتای طبقه بالا و پایین به ایران آمدند. طبقه بالایی ها به خاطر همسویی با انقلاب جایگاه های متعددی را گرفتند. رادیو و تلویزیون و چند سفارت. اساسا همه ساکنین کربلا ایرانی بودند. نجف عربیت خود را حفظ کرده بود. وقتی کودکی در کربلا به دنیا می آمد اول فارسی یاد می گرفت و بعدا در مدرسه عربی یاد می گرفت. بعد از ورود به ایران کاملا مستحیل در انقلاب شدند. آقای مدرسی حوزه قائم را در پاکدشت تاسیس کرد که مرکزی بود که خیلی از همسویان انقلاب که عرب بودند به آنجا می آمدند. آقای سامبی که نخست وزیر جزیره کومور بود،

صدری ها و یکی هم در موصل که جهادی های سنی را کوبید. مقتدی صدر اینها هنوز وجهه ضد استکباری شان را هنوز نگه داشته اند یک وقتی مقتدی دوست داشت کارهای سید حسن را انجام دهد، حالا گفته میشود چند نفر روی مقتدی تاثیر دارند، یک نفر آقای هاشمی شاهرودی، یک نفر آقای سید کاظم حائری که از رهگذر اینها باعث شد مقتدی کمی کنترل شود و بیاید قم و بگوید من میخواهم درس بخوانم و مرجع بشوم ولی همچنان کاریزمای خودش را دارد ولی این کارهای عربی است، و این مدل رفتار به قم آمدن و بی پروا حرف زدن مردم خوششان میاید یا بیانیه ها را با خون امضا می کنند.

■ کدام جریان بدنه اجتماعی بیشتری دارد و نسبت مردم با این جریانات چگونه است؟

ما چند سطح داریم، یکی مرجع ایرانی یعنی علمای ایران، یکسری علمای آمده از خارج و یکسری داخلی ها، به طور طبیعی آنها که داخل بودند طرفداران بیشتری دارند به ویژه صدی ها، بعد آنهايي که عرب هستند و رفتند و برگشته اند. در درجه بعدی و مراجعی که ایرانی هستند مثل آقای سیستانی.

آنهايي که خودشان عرب هستند به طور طبیعی طرفداران بیشتری دارند، در واقع تحولات متعدد این قضیه را متفاوت کرده است. تحولات جریان صدر را دچار یک فرسایشی کرد، یک وقت شما با فلوچه ایها یک جا میجنگیدی اما بعد از واقعه سامرا شروع کردید به سنی کشی، یعنی از این طرف طیف رفتید به سمت آن طرف طیف، بعد همین که آمدند در حرم امیر المومنین ع سنگر گرفتند یا در کربلا در منطقه قدیمی شهر سنگر گرفتند، گویی پشت مردم سنگر گرفتند، این اتفاقات از بدنه اجتماعی اینها میکاست، یعنی بدنه مردم که میخواستند زندگی کنند با اینها میانه ای نداشتند ولی جوانان متهور و ... بله. این از یک جهت، و از جهت دیگر وارد شدن به سیاست، و این یک تحول از جهاد به سیاست است، وقتی شما رفتی به سمت فرایند سیاسی، این به واقع شما را دچار تحلیل می کند، بعد آدمهایی از جریان شما الان چهره خوبی نیستند و به عنوان فاسد از سوی برخی جریان های مردم شناخته می شوند. از نظر مردم عراق همدست بقیه دزدان شدند گویی، ریش

منتسب به اینها انجام می‌دهند مثلا «حرکه الوفاق» آقای جمال و کیل که منتقد شدید مالکی است. امکان دارد بعضی‌ها اینطوری به او رأی بدهند که البته رأی هم نیاوردند، یا یک جریان سیاسی داریم به اسم «منظمه العمل» که اینها به گونه‌ای هم‌تای حزب الدعوه بودند در ایران هم بودند اما در نیمه دوم انقلاب ضعیف شدند. الان کربلا هم دست اینها نیست به لحاظ اینکه اساسا حوزه کربلا باقی نمانده چون در دوره صدام اینها همه رفتند، خود کربلاییها که ایرانی بودند همه رفتند، همه آمدند ایران یا رفتند کویت یعنی کربلا اصلا دموگرافی اش عوض شد، یعنی کربلایی که همه ایرانی بودند همه شدند عرب، صدام آمد و چهره شهر را عوض کرد همه عربها را وارد کربلا کرد، تمام قبایل ریختند در کربلا بیشترین خانه‌هایی که گرفته شد و داده شد به آدمهای دیگر در کربلا بود یعنی اصلا قیافه‌ی شهر عوض شد، همه ایرانی‌ها آمدند بیرون خوب معلوم است که الان در کربلا خیلی کاری نمی‌توانند بکنند.

ولی خوب الان سید صادق شده است رأس یک گفتمان این الان قضیه است، که الان شما می‌بینید که آقای شبیری با آن قدرت فقهی‌شان می‌رود دیدار سید صادق، الان آقای وحید می‌رود دیدار سید صادق. بعد شبکه‌های اینها دیده می‌شود شبکه امام حسین ع دیده می‌شود ولی حرفی که مهم است این است که الان مردم عراق نسبت به کل فرآیند سیاسی مشکل دارند. می‌گویند که فلان وزیر مشکل دارد فلان آدم‌هایی که آمده‌اند در سیاست دزدند و ... نفر اولی که این قضیه را مشروعیت داد آقای سیستانی بود. بنابراین گاهی می‌آیند آقای سیستانی را قاطی این قضیه می‌کنند و می‌گویند آقای سیستانی به اینها مشروعیت داد، ولی سید صادق شیرازی از اول اصلا وارد این قضیه نشد، مثلا سید مرتضی شیرازی پسر سید صادق آمریکایی‌ها به او گفتند شما بیا وارد این مجلس حاکمیتی بشو ولی او نرفت، الان خیلی از آدمها که می‌آیند ایران دیدار سید صادق می‌روند ولی به لحاظ بدنه اجتماعی به لحاظ اینکه اینها اصلا جنسشان جنس ایرانی است و هم اینکه از عراق رفته‌اند حزبی قوی ندارند. ولی حزب الدعوه حزب کاملا عربی است و میتواند جریان ساز باشد، صدام هر اتفاقی که می‌افتاد می‌انداخت تقصیر حزب الدعوه مثلا یک حرکتی را منظمه العمل انجام می‌داد ولی صدام چون می‌خواست برجسب بزند می‌گفت حزب الدعوه انجام داده است، و خوب از همان اول حزب الدعوه خیلی شناخته

درس خوانده‌انجا بود. اندیشه‌های اینترناسیونالیستی را منتشر می‌کردند. اندیشه‌ای جهادی داشتند که می‌گفتند حوزه نجف فقط تئوری پردازی می‌کند و عمل ندارد. دوگانه‌قاعده‌ین و مجاهدین را مطرح می‌کردند. در حوزه درس‌های چریکی و مباحثی در مورد چگوارا داشتند حتی تعلیمات نظامی هم داشتند. رابطه خوبی با انقلاب داشتند. در مجله شهید با همه رهبران انقلاب مصاحبه کرده بودند. با آقایان خامنه‌ای، رفسنجانی، شهید بهشتی، با میرحسین موسوی و خانم رهنورد و ... آنها در واقع در ارتباط به جریان محمد منتظری بودند. از این رو بود که کم‌کم مراکز آنها از جمله حوزه قائم از آنها گرفته شد. شیخ نمر آخرین کسی بود که از حوزه قائم بیرون آمد و خیلی جنجالی بود. با شکلگیری جبهه بندی‌های انقلاب، این جریان به حاشیه رانده شدند.

بعد از فوت سید محمد شیرازی در سال ۱۳۸۰ سید صادق به جای ایشان مرجع کربلایی‌ها شدند. مثلا در مورد قمه زنی اینها گفتمان توجه به شعائر امام حسین را مطرح کردند. از خود قمه زنی تفسیر انقلابی داشتند و می‌گفتند که با قمه زنی رعبی در دل دشمنان از جمله اسرائیل ایجاد می‌کنند. از آقای کورانی نقل بود (از خود ایشان ندیده‌ام که



گفته باشند) که در لبنان در اثر قمه زنی در نبطیه اسرائیلی‌ها فرار کرده بودند. از دل این گفتمان شعائری، جریان توده‌گرایی بیرون آمد. مداحی مانند ملا باسَم کربلایی که بسیار معروف است.

سید صادق نگاه محافظه کارانه‌ای داشت و البته تعداد پیروان وی در عراق شاید زیاد نباشد اما در کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس طرفداران زیادی دارد. در انتخابات اول عراق در ائتلاف عراق یکپارچه حدود چهار نماینده داشتند اما در هر صورت سید صادق خیلی داعیه سیاسی ندارد. کارهای سیاسی را آدم‌های مختلف

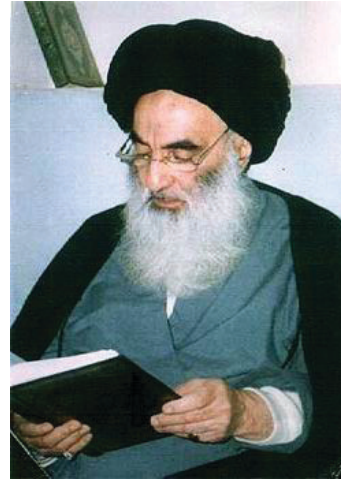
برود برای دفاع، البته حرف و حدیث خیلی در این مورد زیاد است. ولی خوب اولین اعلام‌هایی که شد خیلی از جوان‌ها آمدند، مثلا آقای عمار حکیم اعلام کرد و در «سرایا عاشورا» خیلی‌ها ثبت نام کردند و ایران هم کمک کرد و آدم‌هایی که در عراق سابقه نظامی داشتند به این قضیه پیوستند و برجسته شدند، مثلا آقای عامری که وزیر بود و به لحاظ وزیر بودنش در بین مردم وجهه خوبی نداشت ولی خوب الان صحنه عوض شد و یک صحنه جهادی شد و گروه‌های مختلف و آدم‌های مختلف چه خالصانه چه غیر خالصانه رفتند به این جریان بپیوندند و به صورت قارچ وار حشد الشعبی شکل گرفت و پرچم و نشان‌های متعددی دارند که مهمترینشان «عصائب» آقای خزعلی، «حزب الله» آقای مهندس و شاخه نظامی بدر و «کتاب سید الشهداء» آقای ابو آلاء و خیلی‌های دیگر. این تعدد البته مشکلاتی هم ایجاد کرده است. از جمله اختلافی که بین کتاب حزب الله و مجلس اعلی است که اختلاف سیاسی-نظامی و بیشتر سیاسی است و در بصره این دعاوها خیلی شدید است یا مثلا «سرایا السلام» که تافته ایست جدا بافته. به نظر می‌رسد ورود حشد به مسائل سیاسی و همچنین ورود سیاسی‌هایی که پیش از این وجهه خوبی نداشتند به حشد و مسائل آن از قدرت حشد می‌کاهد.

■ بالاخره یک روحیه جهادی پیدا شده در بین مردم و معلوم است که یک اتفاقی دارد در عراق می‌افتد، درست است؟

بله من هم عرض کردم که یک اتفاقی دارد می‌افتد ولی پروپاگاندای اینها در این بحبوحه اتفاقات سیاسی بسیار ضعیف است، مثلا ببینید تا تکریت را گرفتند گفتند اینها یخچال دزدند. یعنی سریع رسانه‌های عربی و غربی گفتند اینها رفتند یخچال‌های مردم را در تکریت دزدیده‌اند. یا این تعددی که وجود دارد خوب نیست، هر کسی پول داشته است آمده گروه درست کرده است. خوب چه بسا آدم‌هایی که ناخالصی در آنهاست بیایند وسط اینها ببینید چه اتفاق بدی می‌افتد.

■ در رأس کل اینها کیست؟

شده تر بود و اینها اصلا شناخته شده نبودند و گروه‌های داخل مثل حزب فضیلت، حزب خودمقتدا صدر، اینها چنان قوی بودند که جا برای سیاسی‌های جریان شیرازی باقی نمی‌ماند.



ولی خوب سید صادق شیرازی گفتمانش مهم شده است و شما می‌بینید که آقای وحید و آقای شبیری زنجانی می‌روند دیدارش، گفتمانش هم بیشتر بر کمک به اقامه شاعر استوار است یعنی کمک می‌کنند به شاعر شیعه و اقامه این شاعر، مثلا آن زنی که رفت جلو سینما و قمه زنی کرد شاید اصلا طرفدار سید صادق شیرازی نباشد ولی همه گفتند که این طرفدار سید صادق شیرازی است چون شاعر را خیلی اینها اهمیت می‌دهند.

■ راجع به آقای سیستانی به لحاظ اینکه الان مرجع اول عراق است بیشتر توضیح دهید

آقای سیستانی دو عمل مهم سیاسی انجام داد: یکی مشروعیت بخشیدن به انتخابات اول که قانون اساسی قرار بود نوشته شود و بعد هم قضیه «حشد الشعبی»، به خاطر همین دو اقدام هم ایشان را در رسانه‌های عربی گاهی مورد انتقاد قرار می‌دهند.

بعد از حمله داعش و این که موصل را گرفتند یک احساس خطری شد و آقای سیستانی تقاضای دفاع کردند و فتوا دادند. خیلی‌ها در مورد اینکه این فتواست یا نیست صحبت دارند، ولی در هر حال یک اعلام رسمی بود که هرکسی که سلاح می‌تواند بگیرد دستش

خیلی مبالغه باشد ولی تأثیر خیلی مهمی داشت، یعنی مردم عراق که خیلی ترسیده بودند با این حرکت‌هایی که مثلا ابو عزرائیل انجام می داد خیلی این ترس فرو ریخت و امرلی آزاد شد، تکریت آزاد شد و جرف الصخر آزاد شد. «آل طحین» یعنی اینکه پودرتان می کنم، یعنی او با آن میمیک و آن حرکتش کاملا یک امر عراقی است و شاید خیلی از عراقی ها هم خیلی بدشان نیاید از اینکه او می سوزاند و تکه تکه می کند داعشی ها را، ولی آدمی که متشرع باشد کاملا دل زده می شود. در کل اعلام الحربی در مقایسه با داعش ضعیف است.

■ ما به بعضی از نیروهای حشد می گفتیم کار رسانه ای کنید می گفتند ما در گیر جنگیم و نمی توانیم. نظر شما در این مورد چیست؟

بله دقیقا این همان اشتباهی است که اینها می کنند. ببینید داعش عملیات رسانه ای جزئی از عملیاتش است و این مهم است. شما حتی در زمان جنگ خودمان هم می بینید که بچه های شهید آوینی می رفتند و با بچه های جنگ بودند. الان اینطور است که آن کسی که

ابو مهدی مهندس و هادی عامری و خوب از همه مهمتر حاج قاسم. ببینید این نشان می دهد که چون در عراق کسی نیست حاج قاسم آنجا قهرمان می شود. البته نمی شود گفت که اصلا نیست، ما در کل داریم می گوئیم ولی خوب ساده نباید از این قضیه عبور کرد و خطرناک است.

■ در مورد رسانه اعلام الحربی هم توضیح دهید

اینها ضعیفند، اصلا در مقابل پروپاگاندای داعش چیزی نیستند. ببینید یک استراتژی خوبی که از دل عراق آمد بیرون که ابو عزرائیل و اینها نمایندگی اش می کردند، استهزاء این نظام شکل گرفته توسط داعش است. این نظام جدی و سربریدن خشن و متکی به زبان معیار و صحبت کردن به زبان عربی فصیح، یک استراتژی که به نظرم ناخودآگاه شکل گرفت این بود که شما بیایی این نظام را مسخره کنی به زبان محلی، که ابو عزرائیل با آن قضیه ی «آل طحین» باعث شد که رعبی که عراقی ها داشتند فرو بریزد. البته این شاید



دوربین به دست می‌گیرد یک بخشی از عملیات را جلو می‌برد مثل آن کسی که آر پی جی دستش است و آن کسی که تیربار دستش است، یعنی عملیات رسانه ای یک بخش از عملیات است. اگر بخواهیم کار رسانه ای را مقایسه کنیم حتی کار جهادی های اهل سنت، اصلا قابل مقایسه با داعش نیست. داعش در ۱۵ دقیقه تمام فرآیند از ابتدای کار تا آنجا که پرچم مثلا یا حسین را بیاندازد و پرچم خودش را نصب کند نشان می‌دهد. ولی اینطرف کمتر این کار صورت می‌گیرد. یک نفر را نشان می‌دهد که در حال شلیک کردن است خوب این به کجا دارد شلیک می‌کند معلوم نیست. داعش قشنگ به تو نشان می‌دهد که الان این شلیکی که کرد این آدم کشته شد، این مؤثر است دیگر، یا می‌گوید این نقطه را می‌بینید این الان دست رافضی هاست، ما رفتیم و کشتیم و این هم اجسادشان و این هم پرچمشان که انداختیم و پرچم خودمان را نصب کردیم. یعنی یک فرآیند یک هفته ای اشغال یک جایی را در ۱۵ دقیقه به شما نشان می‌دهد. واقعا کار جدی رویش صورت گرفته است و خیلی بالاتر از «اعلام الحربی» است. این در حالی است که الان تبلیغات رسانه های قوی عربی ضد حشد است، خوب شما باید بتوانید رقابت داشته باشید با الجزیره، مگر موصل چطور سقوط کرد؟ یعنی ده ها هزار سرباز چگونه فرار کردند؟ با همین کارهای رسانه ای دیگر، پیامک داد و این فیلم ها را پخش کرد و رعبی انداخت در دل اینها.

به ما پیوندید



● /safiran.moqawama@gmail.com



● [instagram.com/_safiran_](https://www.instagram.com/_safiran_)



● www.facebook.com/_safiran_



● [telegram.me/Safiran_Arbaeen](https://t.me/Safiran_Arbaeen)
[telegram.me/ Gharagah](https://t.me/Gharagah)
[telegram.me/ Safiran ۱۰۴۲](https://t.me/Safiran1042)

form.safirmoqawama.com



(مدظله العالی)

امام خامنه‌ای



این جا میعاد گاه بزرگی است که با جمع شدن در آن، باید همواره هدف بزرگ اسلام را نیز به یاد بیاورید که همانا «تشکیل نظام اسلامی» و تلاش در راه آن حتی در حد شهادت است.

